

## روایت یک شهید زنده در «وقتی مهتاب گم شد»

وقتی مهتاب گم‌شدرامی‌توان شرح‌عملی‌یک‌حرکت‌عارفانه‌دانست. درحقیقت‌بیش‌ازآن‌که‌این‌کتاب‌به‌ویژگی‌های‌جنگ‌بیرددارد،شرح‌سفر‌عارفانه‌«من‌الخلق‌الی‌الحق»‌علی‌خوش‌لفظ‌است. «آقاگفتند‌ما‌یک‌فقه‌سه‌کتاب‌داریم‌در‌کنار‌اتاق‌خودمان‌که‌در‌آن‌چند‌صد‌جلد‌کتاب‌وجوددارد،‌من‌بعضی‌وقت‌ها‌آن‌قدر‌مشغله‌ام‌زیاداست‌که‌روییم‌را‌از‌کتاب‌ها‌برمی‌گردانم‌تا‌آن‌ها‌را‌انبینم‌وبه‌کار‌های‌اجرایی‌برسم. چند‌هفته‌قبل‌به‌صورت‌اتفاقی‌کتاب‌شمار‌آیدیم‌و‌آن‌را‌خواندم.»

این‌جملات‌شرح‌نخستین‌آشنایی‌رهبر‌انقلاب‌با‌کتاب‌«وقتی‌مهتاب‌گم‌شد»‌است‌که‌به‌نقل‌از‌علی‌خوش‌لفظ‌راوی‌کتاب‌بیان‌شده.‌او‌برای‌نخستین‌بار‌در‌تاریخ‌۱۶/۱۰/۹۵‌ه‌م‌راه‌با‌جمعی‌از‌نویسندگان‌دفاع‌مقدس‌هم‌همان‌رهبر‌انقلاب‌می‌شود. دو‌روز‌پس‌از‌این‌دیدار‌رهبر‌انقلاب‌دو‌یادداشت‌را‌به‌عنوان‌تقریظ‌بر‌کتاب‌وقتی‌مهتاب‌گم‌شد،‌مرقوم‌فرمودند.پس‌از‌نگارش‌تقریظ‌هم‌رهبر‌انقلاب‌در‌دیداری‌جداگانه‌میزبان‌علی‌خوش‌لفظ‌و‌خانواده‌محترم‌شان‌بودند. همچنین‌در‌بهمن‌۹۵‌بود‌که‌آقا‌در‌تقریظ‌بر‌کتاب‌«آب‌هر‌گز‌نمی‌میرد»‌از‌علی‌خوش‌لفظ‌و‌حمید‌حسام‌نام‌پردند‌تا‌اشاره‌ای‌مجدد‌به‌کتاب‌وقتی‌مهتاب‌گم‌شد،‌داشته‌باشند.‌با‌این‌همه‌اما‌گویی‌تأثیر‌کتاب‌و‌شخصیت‌راوی‌آن‌اندازه‌زیاد‌بود‌که‌در‌دیدار‌رهبر‌انقلاب‌با‌شاعران‌مذهبی‌سرا‌و‌چنین‌دیدار‌یادداشت‌اندر‌کار‌زان‌را‌هی‌بان‌نور‌نامی‌از‌علی‌خوش‌لفظ‌و‌کتاب‌شان،‌به‌میان‌آمد‌و‌حتی‌لحظاتی‌رهبر‌انقلاب‌را‌تحت‌تأثیر‌قرار‌داد. مجموعه‌این‌توجهات‌از‌سوی‌رهبر‌انقلاب،‌کتاب‌وقتی‌مهتاب‌گم‌شد‌را‌از‌دیگر‌آثار‌دفاع‌مقدس‌و‌حتی‌آثاری‌که‌ایشان‌بر‌آن‌ها‌تقریظ‌نوشته‌اند،‌متمایز‌کرد.

### شهاد و حقایق آن دوران را در چهره تو دیدم

یک‌بار‌همه‌خاطر‌ات‌را‌به‌ر‌خم‌کشیدی. چه‌زیبا‌از‌کسانی‌حرف‌زده‌ای‌که‌صد‌ها‌نفر‌از‌آن‌ها‌را‌همین‌گونه‌از‌دست‌دادم‌و‌هنوز‌هر‌ماه‌یکی‌از‌آن‌ها‌را‌تشییع‌می‌کنم‌و‌روییم‌نمی‌شود‌در‌تشییع‌آن‌ها‌شرکت‌کنم. ۱۰‌روز‌قبل‌بهترین‌آن‌ها-‌مراد‌و‌حیدر-‌را‌از‌دست‌ادم‌اما‌خودم‌نمی‌روم‌و‌نمی‌میرم،‌در‌حالی‌که‌در‌آرزوی‌وصل‌یکی‌از‌آن‌صدها‌شیر‌دیروز‌له‌له‌می‌نم‌و‌به‌درده‌«چ‌کنم»‌ دچار‌شده‌ام. امروز‌این‌درد‌همه‌و‌جودم‌را‌افرا‌گرفته‌و‌تونمکدانی‌از‌نمک‌را‌به‌خم‌زهایم‌پاشدنی. تنهای‌ت‌تهایم.

عسکرت‌را‌بروی‌جلد‌پوسیدم‌ای‌شهید‌آماده‌رفتن‌و‌دوست‌ندیده‌ام‌که‌بهترین‌دوست‌ات‌را‌در‌کنارم‌از‌دست‌دادی. امیدوارم‌سر‌بلند‌و‌زنده‌باشی‌تا‌مردم‌ایران‌در‌زمین‌همانند‌تب‌اکبر‌در‌آسمان‌نشانی‌خدا‌را‌از‌تو‌بگیرند‌و‌به‌نمایشات‌بنشینند.

**برادر جامانده‌ات**

**قاسم سلیمانی ۹۶/۱/۳۰**

**بعد‌التحیر: این‌روشنه‌در‌مقابل‌آن‌دستخط‌مخلص‌عارف‌حکیم،‌ولی‌ور‌هیرم‌و‌عشقم‌ارزشی‌ندارد.**

**قاسم سلیمانی ۹۶/۲/۱۸**



**غفور یان- چهار** کارگر شهید؛ چهار روایت دل‌تنگی و چهار خادم حضرت علی بن موسی الرضا(ع). قول و قرارها را گذاشته ایم و می‌خواهیم برای گفت‌وگو به سراغ خانواده‌های چهار شهید کارگر آستان مقدس حضرت امام رضا(ع) برویم. تجلیل از چهار خانواده شهید در مراسم ویژه‌ای که سازمان عمران حریم حرم، سه‌شنبه گذشته برگزار کرد، بهانه خوبی برای انتشار این گفت‌وگوها شد. شهیدان محمدحسین نیری شکر تو، حسین کشتمندی (محمدزاده)، علی اصغر قهار و علی ذوقیان چهار شهیدی هستند که خانواده‌های‌شان پس از همه‌این‌سال‌ها، همچنان با ذوق و شوق والیتبه‌باشک‌های‌دل‌تنگی‌دریاره‌ان‌ها‌حارف‌می‌زنند. گفت‌وگوب‌ا‌خانواده‌این‌شهیدان، روایت‌گونه‌ای‌از‌دل‌تنگی‌ها‌و‌بیض‌هایی‌است‌که‌اگرچه‌بسیاری‌از‌ما‌آن‌را‌نمی‌بینیم‌اما‌باید‌بدانیم‌در‌گوشه‌و‌کنار‌این‌شهر‌های‌پر‌هیا‌هو‌هنوز‌بسیار‌است‌بیض‌هایی‌که‌گاهی‌برای‌پدران‌با‌همسران‌شهید‌می‌ت‌رک‌...



### روایت اول؛ شهیدنیری

با همسر و یکی از فرزندان شهید «محمدحسین نیری شکر تو» در بهشت رضا(ع) و سرمزار شهید قرار می‌گذاریم تا مزار را پیدا کنیم. خانواده‌اشهیدنیری‌از‌راه‌می‌رسند. همسر شهید مثل تمام مادران‌ما صمیمانه‌و‌با‌مهری‌بانی‌به‌ما‌خوش‌آمد‌می‌گوید. سرمزار همسر شهیدش را‌انگار‌خانه‌خودش‌می‌داند‌و‌از‌این‌که‌همانشان‌شده‌ایم،‌کلی‌تشکر‌می‌کند. وقتی باب صحبت‌را‌با‌او‌باز‌می‌کنم،‌از‌آن‌روزی‌می‌گوید‌که‌شهید‌برای‌کار‌به‌حرم‌حضرت‌رضا(ع)‌می‌روود‌همان‌جابه‌استخدام‌در‌می‌آید. ماجرا‌از‌این‌گونه‌بر‌تعریف‌می‌کند: من‌هر‌کاری‌داشتم‌به‌حرم‌می‌رفتم‌و‌با‌آقا‌در‌دل‌می‌کردم. آن‌روز‌ها‌دختر‌م‌زینب‌که‌نوزاد‌بود،‌مریض‌شده‌بود‌و‌کمی‌نگران‌بودم. یکی‌از‌همین‌روز‌ها‌به‌زیارت‌حضرت‌رضا(ع)‌رفتم. به‌آقا‌گفتم،‌آقا‌جان‌خودت‌کمک‌کن‌که‌دخترم‌سلامتی‌اش‌را‌به‌دست‌بی‌آورد. در‌خاطر‌م‌هست‌همین‌طور‌که‌با‌آقا‌در‌دل‌می‌کردم،‌آقا‌خواست‌م‌که‌خودش‌بخواهد‌تایک‌کار‌هم‌برای‌پدر‌زینب‌مهمیا‌شود. وقتی‌به‌خانه‌رسیدم‌قبل‌از‌این‌که‌وارد‌خانه‌شوم،‌دیدم‌همسایه‌مان‌من‌را‌صدای‌زند. گفت‌گویند‌حسین‌آقا‌باید‌من‌با‌او‌کار‌دارم. گفتم‌چه‌کاری‌با‌حسین‌آقا‌دارید؟ گفت‌به‌حسین‌آقا‌گویند‌حرم‌ام‌ام‌رضا(ع)‌کار‌کری‌می‌خواهد‌و‌برای‌فردا‌صبح‌آماده‌باشد‌که‌با‌هم‌به‌آن‌جا‌برویم. فدای‌امام‌رضا‌شویم،‌من‌همین‌الان‌از‌آقایان‌را‌خواسته‌بودم،‌خدا‌یا‌شکرت،‌آقا‌جان‌ممنون‌تویم. همسر‌م‌فردای‌آن‌روز‌برای‌کار‌به‌حرم‌رفت‌و‌همان‌جا‌هم‌استخدام‌و‌مشغول‌به‌کار‌شد.

#### ■ خدا یا قبولم کن

خانم‌کبری‌حسین‌زاده، همسر شهیدنیری‌که‌از‌کلمه‌کلمه‌صحبت‌هایش‌هنوز‌هم‌می‌توان‌تعلق‌خاطر‌فراوانش‌را‌به‌همسر‌شهیدش‌احساس‌کرد،‌خاطره‌ای‌از‌حالات‌معنوی‌شهید‌را‌این‌گونه‌نقل‌می‌کند: در‌یکی‌از‌نیمه‌شب‌های‌زمستان‌گوشم‌را‌که‌تیز‌کردم،‌صدای‌گریه‌و‌نال‌های‌از‌داخل‌حیات‌شدیم. هوا خیلی سرد‌و‌روی‌زمین‌هم‌برف‌نشسته‌بود. خیلی‌آهسته‌داخل‌حیات‌آمدم،‌دیدم‌حسین‌آقا‌به‌اندازه‌ای‌که‌تواند‌نماز‌بخواند‌برف‌ها‌را‌کنار‌زده‌و‌مشغول‌دعا‌و‌ثنا‌بود. باور‌کنید‌این‌زم‌م‌ه‌اش‌انگار‌هنوز‌تو‌گوش‌هایم‌هست‌که‌می‌گفت‌«خدا‌یا‌قبولم‌کن...».

«علی‌خوش‌لفظ»‌جانبا‌ز۷۰‌درصد‌دفاع‌مقدس‌و‌راوی‌کتاب‌پرمخاطب‌«وقتی‌مهتاب‌گم‌شد»‌پس‌از‌تحمل‌سال‌ها‌رنج‌جانبا‌زی‌به‌دوستان‌شهیدش‌پیوست. «علی‌خوش‌لفظ»‌در‌عملیات‌های‌رمضان،‌مسلم‌بن‌عقیل،‌والفرج۵،‌کربلای۴‌و‌کربلای۵‌حضور‌داشت‌و‌در‌نهایت‌در‌عملیات‌کربلای۵‌تیربه‌نخاع‌وی‌اصابت‌کرد‌و‌به‌شدت‌م‌جروح‌شد‌که‌پس‌از‌این‌واقعه،‌از‌این‌مجروحیت‌رنج‌برد‌و‌بار‌ها‌در‌بیمارستان‌بستری



### پیام تسلیت رهبر انقلاب در پی شهادت جانباز دفاع مقدس علی خوش لفظ

## سلام خدا بر او که هنگام زندگی «شهید زنده» نامیده شد

حضرت آیت‌... خامنه‌ای در پی شهادت جانباز سرافراز دفاع مقدس، آقای علی خوش لفظ، پیام تسلیتی صادر کردند.

متن پیام رهبر انقلاب به شرح زیر است:

بسم‌...الحرمین‌الرحیم

جانبا‌ز عزیز آقای علی خوش لفظ به‌ل‌قاء... پیوست‌و‌اجر‌ده‌ها‌سال‌در‌دورنخ‌جانبا‌زی‌را‌به‌جایگاه‌والای‌شهادت‌فی‌سبیل‌...

### پرواز راوی یکی از پرمخاطب ترین کتاب‌های دفاع مقدس

## «علی خوش لفظ» به دوستان شهیدش پیوست

«علی‌خوش‌لفظ»‌جانبا‌ز۷۰‌درصد‌دفاع‌مقدس‌و‌راوی‌کتاب‌پرمخاطب‌«وقتی‌مهتاب‌گم‌شد»‌پس‌از‌تحمل‌سال‌ها‌رنج‌جانبا‌زی‌به‌دوستان‌شهیدش‌پیوست. «علی‌خوش‌لفظ»‌در‌عملیات‌های‌رمضان،‌مسلم‌بن‌عقیل،‌والفرج۵،‌کربلای۴‌و‌کربلای۵‌حضور‌داشت‌و‌در‌نهایت‌در‌عملیات‌کربلای۵‌تیربه‌نخاع‌وی‌اصابت‌کرد‌و‌به‌شدت‌م‌جروح‌شد‌که‌پس‌از‌این‌واقعه،‌از‌این‌مجروحیت‌رنج‌برد‌و‌بار‌ها‌در‌بیمارستان‌بستری

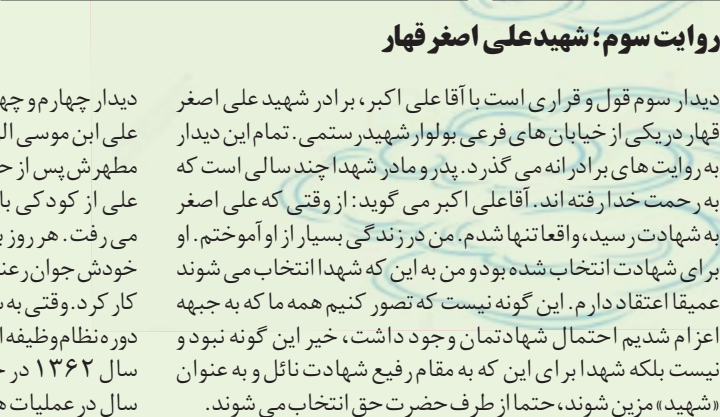
### دیدار با خانواده چهار شهید کارگر آستان حضرت رضا(ع)

## ۴روایت دل‌تنگی

آقا‌برادر کوچک‌تر شهیدان‌حسین‌و‌محمد‌کشتمندی‌می‌گوید: برادر دوم‌ما‌پس‌دار‌وظیفه‌بود‌که‌به‌شهادت‌رسید‌و‌من‌دو‌سال‌از‌او‌کوچک‌ترم. او‌در‌باره‌برادرش‌حسین‌می‌گوید: او‌خیلی‌دوست‌داشت‌تواند‌در‌حرم‌مطهر‌کار‌کنند‌و‌خادم‌حرم‌آقا‌باشد. همان‌ایام‌چندوقتی‌را‌برای‌کار‌به‌هویزه‌رفت. آن‌موقع‌آستان‌قدس‌رضوی‌به‌دستور‌حضرت‌امام‌مامور‌بازسازی‌شهر‌هویزه‌شده‌بود. حسین‌آقا‌ان‌جا‌چندوقتی‌بایکی‌از‌مهندسان‌سازمان‌عمران‌و‌توسعه‌حریم‌حرم‌همکار‌بود‌و‌زیر‌نظر‌او‌کار‌می‌کرد. وقتی‌دوره‌کاری‌آن‌ج‌اتمام‌شد‌آن‌آقای‌مهندس‌از‌حسین‌آقا‌برای‌کار‌در‌حرم‌دعوت‌کرد‌و‌این‌طور‌شد‌که‌برادر‌م‌حسین‌به‌استخدام‌حرم‌مطهر‌وارد‌و‌در‌واقع‌به‌یکی‌از‌آرزوهایش‌رسید. حسین‌اما‌در‌روایت‌مادرش‌فاطمه‌نساء‌عطایی‌اسکندری‌خاطره‌غریبی‌دار‌دوقتی‌از‌او‌این‌گونه‌می‌شنویم: چند‌سال‌از‌شهادت‌پس‌رم‌حسین‌گذشت‌که‌جنازه‌اش‌پیدا‌شد. روزی‌که‌برای‌دیدن‌جنازه‌به‌سرم‌به‌معراج‌شهدارفته‌بودیم،‌چند‌جنازه‌دیگر‌هم‌از‌شهدا‌بود. روی‌یکی‌از‌آن‌ها‌سم‌پس‌رم‌را‌ن‌اشسته‌بودند. دستم‌را‌در‌به‌طرف‌جنازه،‌دیدم‌خیلی‌سبک‌است. پرسیدم‌چرا‌این‌جنازه‌این‌قدر‌سبک‌است؟ یک‌نفر‌که‌آن‌جان‌شسته‌بود‌گفت: «آخه‌مادر‌جان‌داخل‌این‌تابوت‌فقط‌یک‌تکه‌استخوان‌است...».

وقتی‌پیکر‌حسین‌تشییع‌شد‌در‌بهشت‌رضا(ع)‌کنار‌برادر‌شهیدش‌به‌خاک‌سپردند.
**■ آیا‌پس‌رم‌زیر‌آفتاب‌است؟**
مادر‌اما‌در‌همه‌این‌سال‌هایی‌که‌پیکر‌پسرش‌پیدا‌نشده‌و‌از‌دل‌تنگی‌ها‌و‌گریه‌ها‌برای‌فرزندش‌این‌طوری‌گوید: گاهی‌گریه‌می‌کردم‌با‌او‌حرف‌می‌زد‌ما‌را‌احتی‌ام‌از‌این‌بود‌که‌چند‌سال‌از‌جنازه‌اش‌بی‌خبر‌بودم‌نمی‌دانستم‌که‌جنازه‌اش‌در‌آفتاب‌است‌یا‌زیر‌سایه،‌در‌ایران‌بود‌یا‌خاک‌عراق. این‌ها‌اذنتم‌می‌کرد‌نه‌این‌که‌برای‌شهادتش‌گریه‌کنم،‌به‌هیچ‌عنوان‌برای‌شهادتش‌اشک‌نمی‌ریختم. پسر‌من‌که‌از‌شهید‌کربلا‌حسین‌زهر(اس)‌بیشتر‌نبود‌و‌نیست،‌دوپسر‌شهیدم‌فدای‌نام‌ام‌حسین(ع). مادر‌به‌شغافت‌دو‌فرزند‌شهیدش‌امیدوار‌است: وقتی‌سر‌مزار‌آن‌ها‌می‌روم‌به‌نیابت‌شان‌قرآن‌می‌خوانم‌و‌به‌آن‌ها‌می‌گویم‌یادتان‌باشد‌که‌من‌را‌هم‌آن‌دنیا‌شغافت‌کنید...
**■ پرواز در ماه خون**

آقای‌علی‌اکبر‌که‌خاطرات‌زیادی‌از‌برادرش‌دارد،‌می‌گوید: علی‌اصغر‌از‌نظر‌دین‌و‌ایمان‌با‌همه‌ما‌فرق‌داشت. رفتار‌هایش‌متفاوت‌از‌رفتار‌های‌ما‌بود،‌نماز‌خواندن‌هایش،‌روزه‌گرفتن‌اش،‌عبادت‌هایش،‌دقت‌نظرش‌در‌حلال‌و‌حرام‌و‌مال‌هر‌دم‌به‌گوشه‌ای‌بود‌که‌وقتی‌فکرش‌را‌می‌کنم‌به‌این‌یقین‌می‌رسم‌که‌او‌برای‌شهادت‌انتخاب‌شده‌بود. او‌نتیجه‌دین‌و‌ایمانش‌را‌آن‌گونه‌لمس‌کرد‌که‌خداوند‌خواست‌این‌بنده‌اش‌در‌ماه‌عزاداری‌حضرت‌سیدالشهدا(ع)،‌اردیبهشت‌۱۳۶۰‌در‌حالی‌که‌همه‌ما‌لباس‌عزای‌حضرت‌سیدالشهدا(ع)‌به‌تن‌داشتیم،‌او‌به‌آرزویش‌شهادت‌برد‌سد‌و‌هم‌همان‌مولایش‌سید‌و‌سالار‌شهیدان‌حضرت‌اباعبد...الحسین(ع)‌شود. در‌این‌دیدار،‌آقای‌علی‌اکبر‌مارا‌به‌تماشای‌آلبوم‌عکس‌ها‌و‌نوشته‌های‌برادرش‌دعوت‌می‌کند‌و‌عکس‌هایی‌را‌که‌خودش‌از‌برادرش‌گرفته‌است،‌نشان‌مان‌می‌دهد. به‌ی‌گویی: از‌عکس‌ها‌که‌در‌یکی‌از‌پارک‌های‌اطراف‌خانه‌شان‌گرفته‌است،‌اشاره‌می‌کند‌می‌گویند: چند‌وقت‌پیش‌از‌علی‌اکبر‌این‌پارک‌عبور‌می‌کردم،‌پس‌برادر‌م‌این‌جایی‌افتادم‌و‌او‌دور‌و‌دور‌بر‌انگاه‌کرد‌م‌که‌چه‌تفاوتی‌با‌آن‌زمان‌کرده‌است‌و‌ناخودآگاه‌دنبال‌آن‌گل‌هایی‌بودم‌که‌در‌این‌عکس‌ثبت‌شده‌است. آقا‌علی‌اکبر‌که‌پس‌از‌سال‌ها‌هنوز‌اشک‌و‌دل‌تنگی‌برای‌برادرش‌دارد،‌می‌گوید: در‌این‌دیدار‌با‌شما‌به‌آن‌سال‌ها‌رفتیم‌و‌در‌دها‌و‌یادها‌زنده‌شو‌ان‌شاء... شهدا‌ما‌را‌هم‌مشمول‌شغافت‌خودشان‌کنند....



### روایت سوم؛ شهید علی اصغر قهار

دیدار چهارم و چهارمین روایت دل‌تنگی، در صحن قدس حرم حضرت علی ابن موسی الرضا(ع) است. بر سر مزار شهید علی ذوقیان که پیکر مطهرش پس از حدود هشت سال در تفحص کشف و تشییع می‌شود. علی از کودکی با پدرش که معمار آستان قدس رضوی بود، به حرم می‌رفت. هر روز بیشتر دل به ضریح آقای می‌بست، پس از این که برای خودش جوان‌عرایی‌شد، در کار معرق کاری آستان قدس شروع به کار کرد. وقتی به سن سربازی رسید تازه جنگ شروع شده بود. با اتمام دوره نظام وظیفه از دواج کرد اما دوباره قدم به خاک خوین جهاد نهاد. سال ۱۳۶۲ در جزیره مجنون آسمانی شد اما پیکرش پس از هشت سال در عملیات‌های تفحص کشف شد.

### یادداشتی از نویسنده کتاب وقتی مهتاب گم شد

## برای مهتاب به مقصد رسیده‌ام

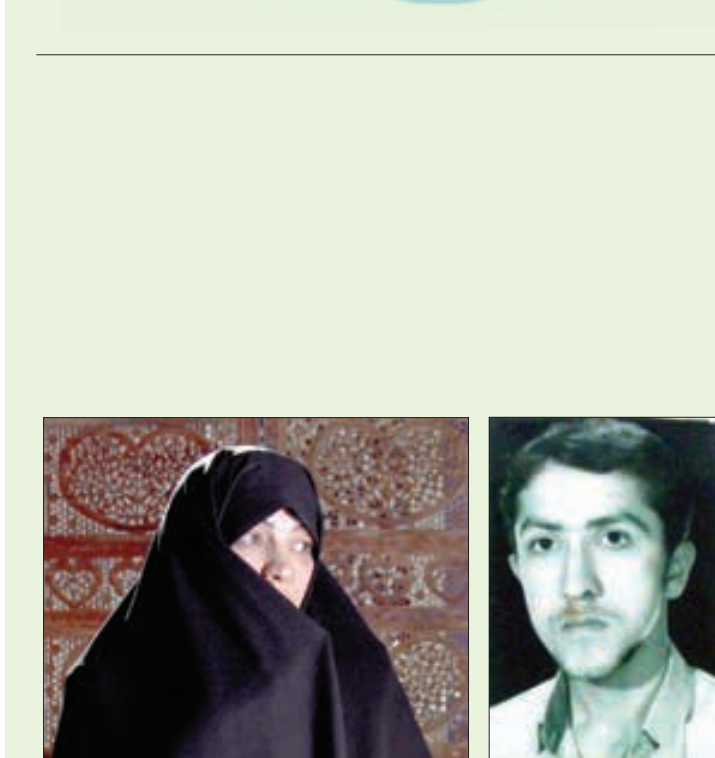


مانده بودی که هر کس دلش برای متوسلیان، همت، شهبازی و چیت‌سازیان و ۸۰۰ همرزم شهید تنگ شد، تو را ببیند؛ تو را که آینه شکسته‌امابی‌غبار‌حماسه‌ها‌بودی. علی‌جان! آن‌روز‌ها‌که‌به‌بهانه‌نوشتن‌خاطرات،‌شناسنامه‌رزم‌تو‌را‌می‌کاویدم، می‌دانستم‌که‌«درد»‌نام‌دیگر‌شناسنامه‌توست. نه‌در‌دده‌ها‌ز‌خم‌تیر‌و‌ترکش‌و‌موج‌انفجار‌و‌گاز‌های‌شیمیایی‌که‌درد‌هجران‌نیمه‌های‌گمشده‌تو؛‌در‌دوری‌از‌علی‌چیت‌سازیان،‌علی‌محمدی،‌نادر‌فتحی،‌بهرام‌علانیان‌و‌همه‌آن‌ها‌که‌در‌شب‌های‌مهتابی‌جنگ،‌گمشان‌می‌کردی.

علی‌خوش‌معنا!‌تو‌با‌خدایت‌در‌این‌سال‌های‌قحطی‌رفاقت،‌چه‌میناقتی‌گذاشتی‌که‌قافله‌سالار‌شهادی‌حرم-‌سر‌لشکر‌شهید‌حاج‌حسین‌همدانی-‌دو‌ماه‌پیش‌از‌شهادتش‌در‌مراسم‌رومنامی‌کتاب‌خاطرات‌به‌حال‌تو‌غیبه‌خورد‌و‌گفت: «مهتاب‌که‌گم‌نمی‌شود،‌علی‌خوش‌لفظ‌تازه‌پیدا‌شده‌و‌دارد‌نور‌افشانی‌می‌کند»‌و‌حاج‌قاسم‌سلیمانی‌هم‌برایت‌نوشت: «علی‌عزیز،‌تمام‌گذشته‌هایم‌را‌به‌رخم‌کشیدی».

هیچ‌رفیق‌ی،‌رفیق‌نیمه‌را‌نبودی،‌قول‌و‌قرار‌ها‌که‌یادت‌نرفته‌است؛‌به‌ما‌هم‌مه‌«سلوک‌گمنامی»‌را‌ب‌چشان‌و‌از‌«معبر‌تلفقات»‌عبور‌مان‌ده‌و‌به‌«را‌ه‌کار‌اشک»‌مارا‌بر‌سان.

لیخند‌شغافتی‌به‌ما-‌قبر‌ستان‌نشینان‌عادات‌سخیف-‌بزن؛‌ای‌خوش‌رفیق‌رسیده‌به‌رفیق‌اعلی‌!



#### ■ خواستگاری با لباس جبهه

فاطمه‌محمدی‌زاده‌همسر‌شهید‌ما‌را‌در‌این‌دیدار‌همراهی‌می‌کند. او‌ماجرای‌خواستگاری‌را‌این‌طور‌برایم‌نقل‌می‌کند: آن‌موقع‌که‌علی‌آقا‌به‌خواستگاری‌ام‌آمد‌در‌بجوه‌جنگ‌بود. علی‌آقا‌که‌برای‌خواستگاری‌با‌لباس‌جبهه‌آمده‌بود،‌گفت‌ببینید‌ما‌ب‌این‌لباس‌آمدم‌که‌بگویم‌تا‌زمانی‌که‌جنگ‌ادامه‌داشته‌و‌به‌حضور‌نیاز‌باشد،‌باید‌دروم‌تا‌این‌که‌شهید‌با‌اسیر‌شوم... شما‌اگر‌قبول‌می‌کنید‌که‌هم‌رم‌شوید‌باید‌صبر‌این‌زندگی‌را‌هم‌داشته‌باشید.

#### ■ هر لحظه منتظرش بودم

در‌هشت‌سال‌ی‌که‌پیکرش‌نیامده‌بود‌هر‌لحظه‌منتظر‌علی‌آقا‌بودم‌به‌خصوص‌زمانی‌که‌کار‌یا‌گرفتاری‌برایم‌پیش‌می‌آمد. گاهی‌که‌دخترم‌ریحانه‌بیمار‌می‌شد‌یا‌وقتی‌که‌می‌خواست‌از‌دواج‌کند‌بیشتر‌از‌مواقع‌دیگر‌جای‌خالی‌علی‌آقا‌را‌حس‌می‌کردم. البته‌گاهی‌هم‌در‌دنیا‌ی‌خودم‌با‌او‌دعای‌کردم‌اما‌او‌به‌آرزویش‌رسیده‌بود‌و‌از‌این‌باب‌ت‌خدا‌را‌شاکر‌بودم‌و‌همان‌طور‌که‌علی‌آقا‌از‌من‌خواسته‌بود،‌باید‌برای‌این‌دل‌تنگی‌ها‌وسختی‌ها‌صبور‌می‌بودم... همسر‌شهید‌و‌یک‌خاطره‌دیگر؛‌به‌علی‌آقا‌می‌گفتم: علی‌آقا‌شما‌آن‌جا‌چه‌کاری‌می‌کنید،‌می‌گفت: مسئول‌تلیغات‌هستم‌و‌عکس‌هایش‌رامی‌آورد‌می‌گفت: نگاه‌کنید،‌ما‌آن‌جا‌پوستری‌می‌چسبانیم‌و‌این‌کار‌ها‌را‌انجام‌می‌دهیم. هر‌چه‌می‌گفتم: مسئول‌تلیغات‌که‌نماید‌بدن‌ش‌این‌قدر‌ضعیف‌و‌خسته‌شود،‌می‌گفت: نه‌آن‌جا‌کاری‌نمی‌کنیم‌بعد‌از‌هم‌زمانش‌شدیم‌که‌می‌گفتند: فرمانده‌گروهان‌است‌و‌خیلی‌هم‌حمت‌می‌کشد. یکی‌از‌دوستانش‌می‌گفت: در‌جبهه‌وقتی‌دوستانش‌شهید‌می‌شدند‌ایشان‌جعبه‌های‌خیمه‌ار‌کنار‌هم‌می‌گذاشت‌و‌مانند‌تابوت‌در‌ست‌می‌کرد. دوری‌آن‌را‌پر‌چم‌سبز‌می‌شد‌و‌نشان‌مان‌می‌دهد. به‌ی‌گویی: در‌این‌دیدار‌با‌شما‌به‌آن‌سال‌ها‌رفتیم‌و‌در‌دها‌و‌یادها‌زنده‌شو‌ان‌شاء... شهدا‌ما‌را‌هم‌مشمول‌شغافت‌خودشان‌کنند....

#### ■ از پدرم تشکر می‌کنم

ریحانه‌تنها‌فرزند‌شهید‌ذوقیان‌اکنون‌دانشجوی‌رشته‌پزشکی‌است. هم‌کلامی‌ام‌با‌وامجرای‌فرزند‌ان‌شهیدانی‌است‌که‌پس‌از‌شهادت‌پدران‌شان‌به‌دنیا‌آمده‌اند. بر‌سش‌من‌که‌اگر‌همین‌حالا‌در‌باز‌شود‌و‌پدرتان‌را‌ببینید‌چه‌می‌کنید‌یا‌به‌او‌چه‌می‌گویید،‌با‌پاسخ‌متفاوتی‌ما‌وجهب‌می‌کند. ریحانه‌می‌گوید: در‌چنین‌لحظه‌ای‌دوست‌دارم‌به‌اندازه‌۳۰‌سال‌و‌به‌قدر‌تمام‌این‌دل‌تنگی‌ها‌خوب‌و‌با‌تمام‌وجودم‌نگاهش‌کنم‌و‌دست‌و‌پایش‌را‌ببوسم‌و‌قبل‌از‌این‌که‌بخواهم‌بابت‌همه‌سال‌های‌نبودنش‌گلایه‌و‌شکایتی‌کنم،‌از‌او‌تشکر‌و‌قدر‌دانی‌کنم‌که‌با‌غیرت‌بود‌و‌رفت...